

## نگاهی به جریان قاعده فرعیت در هلیات بسیطه بنا بر تقریر حکمت متعالیه

مصطفی میرزایی  
عضو حلقه علمی حکمت (برادران)

**چکیده:** عدم تأثیر قاعده فرعیت در مسأله عروض وجود بر ماهیت، مدعای حکیمان متأله است و هر یک در مسیر اثبات آن، اشکال‌هایی را بر این قاعده وارد ساخته‌اند. این نوشتار در پی آن است که پس از نقد و بررسی این اشکال‌ها، پاسخی شایسته بر آنها ارائه کند. نگارنده در آرایه بهترین پاسخ دو گفته دارد: الف. این‌گونه قضایا از باب عکس‌الحمل است و تنها به خاطر انس ذهن با ماهیات، موضوع، فرض می‌شود و در غیر این صورت قضیه بالعکس است، ب. این بحث از باب واسطه در عروض یا حیثیات تقییدیه است. بیان چهار نکته درباره قاعده فرعیت پایان بخش مقاله است.  
**کلیدواژگان:** قاعده فرعیت، هلیات بسیطه، هلیات مرکبه، عکس‌الحمل.

### مقدمه

حکمای اسلامی در بحث حمل وجود بر ماهیت مباحث مبسوطی ارائه کرده‌اند. البته قائلین به اصالت ماهیت ممکن است این‌گونه قضایا را بدون هیچ اشکالی بپذیرند، زیرا با پذیرش اصالت ماهیت، دیگر در موضوع قرار گرفتن آن نمی‌توان تردیدی داشت، اما بحث و اشکال آنجاست که قائل به اصالت وجود شویم و جز وجود را عدم یا عدمی بدانیم. در این صورت است که در این قضایا (هلیات بسیطه) دچار اشکال می‌شویم،

زیرا ماهیت امری اعتباری و ذهنی است و حد وجود به شمار می‌رود و شیئیتی ندارد و بر اساس اصالت وجود، تمام تاثیرات و تاثرات از آن وجود است و در خارج جز وجود نداریم چیزی نیست. پس ماهیت چیزی نیست که بخواهد موضوع واقع شود.

### قاعده فرعیات

قاعده فرعیات بیان گر یک قانون کلی است و آن اینکه اگر چیزی را بخواهیم بر چیز دیگری حمل کنیم، قبل از این حمل، باید موضوع یا محمول علیه وجود و ثبوت داشته باشد تا بتوان محمول را بر آن حمل کرد. در حالی که در بسیاری از قضایا، که به هلیات بسیطه معروفند موضوع «ماهیت» و محمول «وجود» است.

### راه‌های رفع تناقض

برای حل مشکل این قضایا و رفع تناقض آنها با قاعده فرعیات، حکمای اسلامی قائل به اصالت وجود، جوابهای مختلفی را بیان کرده‌اند که مهم‌ترین آنها پاسخ صدرالمتهلین است که توسط بیشتر پیروان او از جمله علامه طباطبایی رحمته‌الله پذیرفته شده است.

#### ۱. نظر علامه طباطبایی

ایشان می‌فرمایند: «و الحق فی الجواب ما تقدم من أن القاعدة انما تجرى فی ثبوت شیء لشیء لا فی ثبوت الشیء و بعبارة اخرى، مجرى القاعدة هو الهلیة المركبة دون الهلیة البسیطة كما فی ما نحن فیهِ»<sup>۱</sup>، مجرای قاعده فرعیات در ثبوت شیء لشیء است که همان هلیات مرکبه هستند، نه در ثبوت شیء (هلیات بسیطه). قاعده فرعیات می‌گوید اگر چیزی بر چیزی حمل شود، لازمه‌اش این است که موضوع ثابت باشد، در حالی که این‌جا وجود، نفس ثبوت ماهیت است و دو چیز نیست تا بگوئیم چیزی بر ماهیت ثابت است. پس هلیات بسیطه موضوعاً و تخصصاً از محل بحث قاعده فرعیات خارج هستند.

#### اشکال این پاسخ

اما این پاسخ با اشکال روبروست؛ زیرا با برخی نظرات دیگر خود آن بزرگواران

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۱۸، تحقیق غلامرضا فیاضی، در میان بسیاری از حکمای متأخر نیز گرایش به این بیان وجود دارد. به عنوان مثال ر. کد غلامحسین ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۴.

ناسازگار است. وقتی ما قائل به اصالت وجود شدیم، یعنی در همه مراتب هستی (چه ذهن و چه عین) هر آنچه اثری دارد، وجودی دارد و هر چه وجود داشته باشد، عین خارجیت است. هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود، خالی از وجود نیست و اصلاً جز وجود چیزی نیست، مگر اینکه به واسطه وجود، به آن شیء گفته شود. به همین دلیل در تمام قضایا حتی قضایای اولی که نظر به مفهوم است و قضایای هلیه بسیطه که موضوع آنها ماهیت است، در همه آنها موضوع، شیئیت پیدا کرده است، زیرا ماهیت به هر صورت که تصور شود، به آن وجود داده شده است و به تنهایی و بدون وجود حتی قابل تصور هم نیست؛ لذا وجود در هلیات بسیطه حیثیت تقیدیه دارد. پس نمی‌توان قاعده فرعیت را از هیچ حملی استثنا کرد، مگر اینکه موجودیت و شیئیت را از موضوع نفی کنیم که آن هم شدنی نیست، زیرا هیچ مرتبه‌ای از مراتب خالی از وجود نیست و ماهیت نیز فی نفسه باطله الذات است.

البته علامه طباطبایی رحمته الله علیه در کتاب نه‌ایة الحکمة یا از دیدگاه خویش در بدایة الحکمة عدول کرده‌اند و یا توضیح و تکمیل فرمایش بدایة را به نه‌ایة موکول نموده و بدون اشاره به آن استثنا، همین مسئله حیثیت تقیدیه را بیان کنند و در پایان می‌فرمایند: «فَلَهَا (المَاهِيَةِ) ثُبُوتٌ مَا كَيْفَمَا فُرِضَتْ»<sup>۱</sup>؛ «ماهیت هر گونه که فرض شود، یک ثبوت حداقلی دارد (و هیچ ثبوتی بدون وجود امکان ندارد)» و اما اینکه عقل می‌تواند ماهیت را من حیث هی لا موجودة و لا معدومة تصور کند، آن قدر دشوار است که حتی برخی از بزرگان فرموده‌اند که خالی شدن ماهیت از وجود ولو ذاتاً عین وجود داشتن ماهیت است و این دلالت بر قدرت عقل در تجرید می‌کند. البته اگر بگوییم قضیه «المَاهِيَةِ من حیث هی لیست الا هی لا موجودة و لا معدومة» قضیه اولی ذاتی و مفهومی است، ممکن است اشکال برطرف شود، اما باز هم این جواب خالی از اشکال نیست.

## ۲. نظر استاد صمدی آملی

استاد صمدی آملی در شرح نه‌ایة الحکمة می‌فرماید: «تصور ماهیت من حیث هی هی بدون در نظر گرفتن وجود یا عدم آن در مقام خارجیت مطلقه، با یک تحمل عقلی صورت می‌گیرد. تحمل از باب تفعل به معنای عمل کردن با مشقت و سختی است و آن بدین جهت است که عقل، خود ماهیت را من حیث هی هی و بدون هیچ

۱. سید محمد حسین طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، ج ۱، ص ۵۶.

قیدی تصور کند. از آنجا که عقل خود موجود است، باید این تصور هم در دامنه وجود تکون یابد، چرا که عقل معدوم هرگز قابلیت تصور اشیاء را ندارد. بنابراین خالی کردن ماهیت از وجود در مقام ذهن کار بسیار سخت و دشواری خواهد بود تا آنجا که بزرگان فرموده‌اند: خالی کردن ماهیت از وجود ولو در مقام ذات، عین خالی کردن ماهیت از وجود است، زیرا اصلاً نمی‌توان ماهیت را از وجود جدا کرد، چه در مقام ذهن و چه در مقام خارج، زیرا گفتیم اصالت از آن وجود است و نمی‌توان آن را هرچند در موردی جزئی اصیل ندانست. حتی قبل از اینکه حمله صورت بگیرد و یا ماهیتی به عنوان موضوع قضیه قرار گیرد و حکمی بر آن بار شود، در مقام تصور اولیة ماهیت هم نمی‌توان آن را عاری از وجود تصور کرد و اگر گفته شود عقل قابلیت آن را دارد که ماهیت را من حیث هی هی تصور کند، می‌گوئیم: اولاً این سخن توسع در تعبیر است، زیرا عقل به مقداری که ماهیت را از وجود تجرید کند، به همان مقدار صمدیت وجود را مرتفع می‌نماید و ثانیاً عقل با تأمل (تحمل) زیادی این کار را می‌کند، «فَلَهَا ثُبُوتٌ مَا كَيْفَمَا فُرِضَتْ» و ثالثاً تصور من حیث هی هی ماهیت از سوی عقل خود دلالت بر قدرت عقل می‌کند، زیرا غیر از عقل هیچ موجودی قادر به این عمل نیست. به همین دلیل است که خداوند خود را در خلقت انسان به وصف احسن الخالقین خوانده است...<sup>۱</sup>

در نتیجه اگرچه وجود، نفس ثبوت ماهیت است، اما سؤال این است که آیا تصور موضوع، بدون محمول امکان دارد؟ و آیا قبل از حمل محمول بر موضوع، موضوع نیاز به ثبوت ندارد؟ تصور موضوع بدون ثبوت امکان ندارد. این ثبوت به وسیله وجود است. به نظر می‌رسد این قول در واقع همان فرمایش علامه دوانی است که قاعده فرعیات را تبدیل به استلزام کرده است: «الحق أن ثبوت شیء لشیء مستلزم لثبوت المثبت له ولو بهذا الثابت و ثبوت الوجود للماهیة مستلزم لثبوت الماهیة بنفس هذا الوجود فلا اشکال»<sup>۲</sup>؛ «حق این است که ثبوت شیء برای شیء مستلزم ثبوت مثبت له است، ولو به سبب همین ثابت و ثبوت وجود برای ماهیت مستلزم ثبوت ماهیت است، ولو به سبب همین وجود محمول، پس اشکالی در حمل وجود بر ماهیت و قاعده فرعیات وجود ندارد». البته این جواب نیز خالی از اشکال نیست، زیرا اگرچه می‌توان پذیرفت که ذهن ما به خاطر انس با ماهیت آن را مقدم بر وجود می‌کند، اما این تقدم به این

۱. داود صمدی آملی، شرح نهایة الحکمة، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، بدایة الحکمة، ص ۱۷.

معنا نیست که ماهیت من حیث هی و بدون هیچ ثبوتی مقدم شده است، بلکه اگر هم مؤخر می‌آمد، باز هم توسط وجود ثبوت داشت، زیرا باز هم چیزی بر چیزی حمل می‌شود، اگرچه آن‌طور که نقل شده مرحوم صدرالمتألهین این جواب را احکم و اولی از جوابهای دیگر می‌داند<sup>۱</sup>، اما این جواب هم با اشکال روبه‌رو است.

### ریشه اصلی این‌گونه اختلافات

به نظر می‌رسد ریشه اصلی این اختلافات به خلط مباحث فلسفی و منطقی بازمی‌گردد. فلسفه به دنبال واقعیات اشیاء است، در حالی که منطق، درباره ماهیات و معقولات ثانی منطقی بحث می‌کند<sup>۲</sup>.

در منطق، وجود ذهنی در مقابل وجود خارجی مطرح می‌شود و سخن در این نیست که آیا موثر است و تاثیر از وجود است یا نه، اما در فلسفه وجود ذهنی و مفهوم از مراتب خارج و وجود است و هر حکمی که وجود خارجی دارد، وجود ذهنی هم در مرتبه‌ای ضعیف‌تر، داراست. بحث از هلیات بسیطه در منطق و حمل اولی و مباحث دیگر با آنچه در فلسفه آمده بسیار فرق می‌کند. به همین دلیل یا باید مباحث فلسفی و اهداف آن را از مباحث منطقی جدا کنیم و یا براساس فرمایش علامه حسن‌زاده آملی باید برخی از مباحث فلسفی (به تعبیر ایشان چندین درس اسفار) را مکمل و تکلمه منطق قرار دهیم.

### حل مشکل تناقض در قضایای فرعیه

برای حل مشکل یا باید تناقض را از راه توجهی عکس‌الحمل برطرف کنیم، یعنی به جای الانسان موجود بگوییم هذا الموجود انسان<sup>۳</sup> و یا آن را از باب حیثیت تقييدیه و واسطه در عروض حل کنیم، این صورت قضیه «الانسان موجود» در واقع چنین است: «الانسان الموجود موجود»؛ وجود و موجود به خاطر وجودی که به انسان موضوع، مقید می‌شود، می‌تواند بر آن حمل شود و گر نه ماهیت ذاتاً باطل است و شیئیتی ندارد تا وجود بر آن حمل شود. به نظر می‌رسد این راه حل بهترین پاسخ است. بنابراین قاعده فرعیه در تمام قضایا و بدون استثناء و تخصص جاری است.

۱. (الرسائل ص ۱۱۶) به نقل از عبدالرسول عبودیت، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۶۷.

۳. همان، ص ۱۶۷ به نقل از صمدی آملی.

در ادامه به پنج نکته اشاره می‌کنیم:

**نکته اول:** با توجه به آنچه درباره عمومیت داشتن جریان قاعده فرعیّت حتی در هلیات بسیطه گفته شد، همه پاسخ‌های ده‌گانه‌ای که از فلاسفه و متکلمین به ویژه صدرالمتألهین<sup>ره</sup> نقل شده است<sup>۱</sup> خالی از اشکال نخواهد بود.

۱. عسگری سلیمانی امیری، چیستی قاعده فرعیّت، فصلنامه معارف عقلی، ش ۶، ص ۹۵. (راحل‌ها به طور کلی عبارتند از:

۱. از نظر فخر رازی تعیین ماهیت برای اتصاف ماهیت به وجود کافی است و عروض وجود بر ماهیت فرع بر وجود ماهیت نیست (المباحث المشرفیة، صص ۱۲۰-۱۲۶) از این روی به او نسبت داده‌اند که قاعده فرعیّت در عروض وجود بر ماهیت تخصیص می‌خورد (زنوزی، رساله فی الوجود الرباطی، ص ۱۰۶). قول به استثنا، از کلام ایچی نیز برمی‌آید (شرح المواقف، ص ۱۳۱). این راحل به دلیل استثنای پذیری قواعد عقلی مردود است (رساله فی الوجود الرباطی، ص ۱۰۶)

۲. شیخ اشراق اتصاف به وجود را در ذهن می‌داند. از نظر او، وجود در خارج بر ماهیت عارض نمی‌شود؛ زیرا به اعتقاد او وجود از محمولات عقلی صرف است که در ذهن تحقق دارد و بیرون از ذهن وجود ندارد (حکمة الاشراق، صص ۶۴، ۷۱ و ۷۲؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۳۴۶).

صدرالمتألهین در نقد آن می‌گوید: بنابراین رأی هلیه بسیطه قضیه ذهنیه است و در قضیه ذهنیه، وجود ذهنی موضوع در اتصاف موضوع به مبدأ محمول دخیل است؛ مانند «انسان نوع است»، در حالی که وجود ذهنی ماهیت در حمل وجود بر ماهیت دخالت ندارد و حکم در قضیه‌ای همچون «زید در خارج موجود است» حکم خارجی است و مصداق آن ذات موضوع بر حسب حالش در خارج است نه بر حسب حالش در ذهن. همچنین اگر چیزی در ظرفی موجود باشد، در همان ظرف به وجود متصف است نه در ظرف دیگر («رساله فی اتصاف الوجود بالماهیه، صص ۱۱۰ و ۱۱۱»؛ تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق، ص ۱۹۹)؛

۳. صدرالمتألهین راحل دیگری نیز ارائه می‌کند که بنا بر آن، ثبوت وجود خارجی برای ماهیت، فرع وجود ماهیت در ذهن است (الرسائل، صص ۱۱۰ و ۱۱۱) بر این اساس، هلیه بسیطه مانند «زید موجود است» قضیه خارجی است، اما اتصاف موضوع به وجود در ظرف دیگری مانند ذهن است. از عبارت دوائی برمی‌آید که شاران تجرید از راه حل محقق طوسی چنین تلقی‌ای داشته‌اند. این راحل مشکل عروض وجود ذهنی را بر ماهیت ذهنی یا عروض مطلق وجود را بر ماهیت حل نمی‌کند؛ زیرا عروض وجود بر معروض معدوم تناقض است و عروض آن بر معروض موجود به وجود ذهنی یا مطلق وجود، مستلزم تسلسل است. (دوائی، تعلیقه بر شرح تجرید العقاید، ص ۵۹) به تعبیر صدرالمتألهین، هرگاه از کیفیت اتصاف ماهیت به وجود دیگر پرسش شود یا از ظرف دیگر سؤال شود که موضوع آن ظرف دیگر در چه ظرفی به وجود متصف شده است، تسلسل در وجود ظرفها لازم می‌آید و نمی‌توان مشکل تسلسل را با ادعای اعتباری بودن وجود به ویژه وجود ذهنی یا با احتمال ترتب ندانستن اذهان بر طرف کرد. (الرسائل، ص ۱۱۱)

۴. دوائی چاره مشکل را عدول از قاعده فرعیّت به قاعده استلزام می‌داند (تعلیقه بر شرح تجرید العقاید، ص ۵۹)؛ زیرا در نظر او قاعده فرعیّت در اتصاف ماهیت به وجود و در اتصاف هیولا به صورت (الرسائل، ص ۱۱۱) نقض می‌شود؛ در حالی که می‌توان با حفظ قاعده فرعیّت، بدون محذور تسلسل و غیره، مشکل اتصاف ماهیت به وجود را حل کرد. (همان؛ صص ۱۱۲ و ۱۱۳)

۵. اتصاف ماهیت به وجود به دلیل انتزاعی بودن وجود، امری انتزاعی است و وجود در حقیقت فردی ندارد تا ماهیت بدان متصف شود. بر این اساس مصداق «زید موجود است»، خود زید است، بدون آنکه این ماهیت و وجود در مطابق حمل موثر باشند. صدرالمتألهین در نقد این سخن می‌گوید: قاعده فرعیّت در انتزاعیات ذهنی نیز جاری است. (همان)

۶. راحل دیگری که صدرالمتألهین نقل و به دلیل مبتنی بودن بر اصالت ماهیت از آن اعراض می‌کند، این است که وجود نه در خارج موجودات است و نه در ذهن، نه به طور حقیقی و نه به طور اعتباری و بنابراین ماهیت نه در ذهن به وجود متصف می‌شود و نه در خارج؛ زیرا وجود صرفاً اختراع کاذبانه است و مناط صدق و «موجود»،

حمل آن بر ماهیت به معنای اتحاد ماهیت با موجود است نه اینکه مبدأ اشتقاق، امر حقیقی یا انتزاعی قائم به ماهیت باشد و موجود معنای بسیطی است که از آن به «هست» تعبیر می‌کنند. بنابراین عروض وجود بر ماهیت صرفاً به این معناست که وجود محمول بر ماهیت است و از ذاتیات آن خارج است. (الرسائل، ۱۱۳؛ همو، رسائل فلسفی، ۱۸)

۷. راهل دیگر، نظریه ذوق تالّه نام دارد. در این راهل وجود امری جزئی و همان واجب الوجود است و موجود، مفهومی کلی است که بر واجب و ممکن حمل می‌شود. معیار در این حمل ترتیب اثر است و موجودیت ممکنات همان انتساب به وجود واجب است بدون آنکه حصه‌ای از وجود قائم به آنها باشد. بنابراین ممکنات خود وجودی ندارند تا اتصاف ماهیت آنها به وجود فرع بر وجود ماهیت باشد. اشکال این راهل افزون بر اشکال اصل نظریه ذوق تالّه این است که اگر ملاک موجودیت ممکنات، انتساب آنها به وجود واجب باشد، انتساب، وصفی برای آنهاست و بنا بر قاعده فرعی، اتصاف ماهیت به این وصف، فرع بر ثبوت ماهیت است و از این روی، مستلزم تسلسل در انتساب‌هاست. (الرسائل، صص ۱۱۳ و ۱۱۴)

صدرالمآلهین بعد از نقل این راهل‌ها، سه راهل مورد قبول خود را به این ترتیب بیان می‌دارد: (همان، صص ۱۱۴-۱۱۷)

۸. عارض دو گونه است: عارض بر ماهیت و عارض بر وجود. ویژگی عارض بر ماهیت این است که معروض، یعنی ماهیت من حیث هی هی، به واسطه عارض موجود می‌شود نه قبل از آن؛ مانند عروض فصل بر جنس و عروض تشخیص بر نوع. ویژگی عارض بر وجود این است که معروض قبل از عارض موجود است و با عروض عارض متصف به عرض می‌شود نه متصف به وجود؛ مانند عروض سفیدی بر جسم و عروض فوق بودن بر آسمان. عروض وجود بر ماهیت نیز از گونه اول است. بنابراین ماهیت پیش از عروض ذاتیات یا قبل از عروض وجود نیازی به وجود ندارد، بلکه با وجود عارض موجود می‌شود. (همان، صص ۱۱۴) این راهل را محقق طوسی پیش تر ارائه کرده بود (طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، صص ۱۰، ۱۱ و ۴۷). بنابراین قاعده فرعی در عارض ماهیت جاری نیست.

۹. اتصاف ماهیت به وجود، اتصاف به ثبوت ماهیت است نه اتصاف ماهیت به ثبوت چیزی برای ماهیت؛ خواه وجود را امری عینی بدانیم و یا عقلی. بنابراین ثبوت وجود برای ماهیت، ثبوت خود ماهیت است نه ثبوت چیزی برای ماهیت، در حالی که مفاد قاعده فرعی ثبوت چیزی برای چیزی است نه ثبوت خود آن چیز. از این روی مفاد هلیه بسیطه، مانند «بوجود است»، ثبوت و وجود زید است بر خلاف مفاد هلیه مرکبه که ثبوت چیزی برای چیزی دیگر است. بنابراین قاعده فرعی همان مفاد هلیه مرکبه را بیان می‌کند. اما اینکه ارتباط ماهیت با وجود را اتصاف می‌خوانند، یا به خاطر توسعه در معنای اتصاف است و یا اشتراک لفظی است، زیرا اتصاف ماهیت به وجود مانند اتصاف موضوع به عرض نیست، بلکه ارتباط میان این دو اتحادی است مانند اتصاف جنس به فصل در نوع بسیطی که عقل آن را به جنس و فصل تحلیل می‌کند (الرسائل، صص ۱۱۶، رسائل فلسفی، صص ۲۲؛ المشاعر، صص ۲۷-۳۲؛ رساله حملیه، صص ۴۸). از آنجا که محقق طوسی با صراحت وجود را نفس حصول ماهیت در خارج دانسته است، نه عارض بر آن (کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، صص ۱)، می‌توان این راهل را به او نسبت داد. آقاعلی مدرس این راهل را چنین تبیین کرده است (رساله حمیله، صص ۵۱): وجود، از جهت وجود بودن، شیئی از اشیا نیست تا مشمول قاعده گردد؛ زیرا از این نظر، وجود، تحقق و ثبوت شیء است. البته وجود از آن جهت که مفهومی ذهنی است، شیئی از اشیا به شمار می‌آید، ولی در این صورت وجود و ثبوت چیزی نیست، بلکه خود چیزی است که دارای وجود است. بنابراین اگر مفهوم وجود را که در عقل حاصل می‌شود حاکی از وجود شیئی در خارج قرار دهند، ثبوتی ندارد بلکه ثبوت شیئی است و ثبوت شیء چیزی جدای از خود آن شیء نیست و اگر مفهوم وجود را حاکی از وجود شیئی قرار ندهند، صفت چیزی قرار نگرفته است تا سخن از قاعده فرعی به میان آید. بنابراین مفاد قاعده فرعی این است که هلیه مرکبه بعد از هلیه بسیطه قرار می‌گیرد.

اما این اشکال را که مفاد هلیه بسیطه موجب هر قضیه حمیله موجب دیگر، ثبوت شیء لشیء است، باید این گونه پاسخ گفت که ضرورت وجود موضوع برای محمول و وجود محمول برای موضوع براساس تفصیل اجزای قضیه بر حسب مفهوم آن است نه بر حسب مفاد حکم و مصداق قضیه، زیرا از نظر مصداق، حکم در

این قاعده، یک قاعدهٔ عقلی و قانونی کلی است که با تعبیر مختلف و از قدیم الایام حتی در فلسفه یونان مطرح بوده است. به این معنی که هر جا بحث از موضوع و محمول قضیه بوده است، خود به خود این بحث پیش می‌آید که موضوع باید قبل از حمل محمول بر آن، وجود داشته باشد تا بتوان بر آن چیزی را حمل کرد. به همین دلیل نمی‌توان تاریخ معینی برای این قاعده ذکر کرد. البته برخی می‌گویند اولین بار فخر رازی در المباحث المشرقیة، ۱۳۰/۱ آن را به صورت یک قاعده و با این تعبیر: «حصول الشیء للشیء فرع علی حصول ذلک الشیء للشیء فی نفسه» مطرح کرده است. (الانارات فی شرح الاشارات، ۱۵۰)<sup>۱</sup>

این قاعده با عنوان «عروض شیء بر شیء»، «اتصاف شیء به شیء»، «انضمام شیء به شیء»، «اعتبار شیء با شیء» و «انتزاع شیء از شیء» نیز به کار رفته است.<sup>۲</sup>  
«منطق دانان، فیلسوفان و متکلمان، این قاعده را در چند مبحث به کار گرفته‌اند: ۱. صدق قضایای موجبه (الاشارات و التنبیهات، ص ۱۲۹؛ غزالی، معیار العلم، ص ۸۶؛ اساس الاقتباس، ص ۵۳؛ قطب‌الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، ص ۷۶)

«زید، زید است» و «زید حیوان است» فقط ذات موضوع است؛ زیرا موضوع و محمول از نظر ماهیت و وجود، شیء واحدی است و در «زید موجود است» ماهیت و وجود موضوع است. (الرسائل، ص ۱۱۵)  
۱۰. بنا بر اصالت وجود، حقیقت وجود معروض و ماهیت عارض بر آن است. بنابراین ثبوت ماهیت برای حقیقت وجود فرع بر وجود است. به عبارت دیگر، هرگاه عقل ماهیت و وجود را که در خارج عینیت دارند، به ماهیت و وجود تحلیل کند و ماهیت را با وجود واقعی - نه با مفهوم آن - بسنجد، بر حسب واقع حکم می‌کند که وجود بر ماهیت مقدم است و ماهیت فرع آن به شمار می‌رود، زیرا وجود بالذات از جاعل صادر می‌شود و حمل ماهیت بر آن و اتحاد وجود با آن بنا بر اصالت وجود بر حسب هویت و ذات وجود است. از این روی، قاعدهٔ فرعیات در هلیات بسیطة نیز جاری است، لکن ماهیت، فرع بر وجود اصیل است. اما اگر ماهیت را با مفهوم وجود و موجود مطلق - نه با حقیقت وجود - بسنجیم، آنگاه ماهیت به حسب ذهن بر آن دو مقدم است، زیرا اصل در احکام ذهنی ماهیت است؛ چون ماهیت مفهوم کلی ذهنی‌ای است که کنه آن در ذهن وجود و تعیین می‌یابد و مفهوم وجود بر آن عارض می‌شود و تقدم بر وجود در ذهن، تقدم ماهوی است نه وجودی و این نوع تقدم با تقدم‌های پنج‌گانه مشهور متفاوت است. البته تجرید ماهیت از وجود هنگام تحلیل شیء به ماهیت و وجود خود نوعی اعطای وجود به ماهیت در نفس الامر است. بنابراین اشکال اتصاف ماهیت به وجود درباره این وجود نیز مطرح است. اما پاسخ این است که عقل می‌تواند این اعطای وجود را در نظر نگیرد که در این صورت ماهیت جدای از وجود، موصوف به وجود است و وجود در آن مأخوذ نیست. (الرسائل، صص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق، ص ۱۸۸؛ رسائل فلسفی، ص ۲۰؛ المشاعر، ص ۳۱) به تعبیر نراقی معروض، خود ماهیت بدون وجود این راه حل را از دو شیوهٔ قبل نفیس‌تر، محکم‌تر و برتر می‌داند. (الرسائل، ص ۱۱۶)  
عسکری سلیمانی امیری، چیستی قاعده فرعیات، معارف عقلی، ش ۶، ص ۹۵.

۱. عسگری سلیمانی امیری، چیستی قاعده فرعیات، فصلنامهٔ معارف عقلی، ش ۶، ص ۹۶.

۲. محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الرسائل، ص ۱۱۰؛ رساله اصالة جعل الوجود، ص ۱۸۹؛ نراقی قره العیون، به نقل از همان.



۲. وجود ذهنی، (المباحث المشرقیة، ص ۱۳۰؛ علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۱۰؛ شرح المقاصد، ۱/۳۴۷).

۳. قول به عدم زیادت وجود بر ماهیت (المباحث المشرقیة، ص ۱۲۹)

۴. قول به شیء بودن و ثابت بودن معدوم ممکن؛ قوشچی به صورت احتمال این قول معتزله را بر قاعده فرعیت مبتنی کرده است (شرح تجرید الاعتقاد، ص ۸) در اثبات وجود ذهنی، از این قاعده با عنوان «اثبات شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» استفاده شده است.<sup>۱</sup>

**نکته دوم:** اگر کسی در جواب همه اینها بگوید که خارج یا در مقابل ذهن است و یا مطلق که شامل ذهن هم می شود و در این جا خارج در مقابل ذهن است و آن دو، دو واقعیت جداگانه هستند که هر کدام حکم مخصوص به خود را دارند.

در پاسخ می گوئیم که اولاً چنین قیدی در این بحث لحاظ نشده است، به علاوه با پذیرش مطلق اصالت وجود و اینکه در عالم جز وجود، موجود و صاحب اثری نیست و با پذیرش اینکه وجود ذهنی مرتبه ای از خارج است نتیجه می گیریم که این گونه تقسیمات در این گونه مباحث بیشتر جنبه صوری و ظاهری دارد و در واقع بیان گر حقیقتی نمی باشد، هر چند در مواردی مثل سالبه به انتفاع موضوع و برخی مباحث دیگر این تقسیم بندی ظاهراً پذیرفتنی است.

**نکته سوم:** بسیاری از فیلسوفان - آن گونه که نقل شده - در قاعده فرعیت، ثبوت ثابت را نفی کرده اند و قاعده را این گونه بیان نموده اند که: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له لا الثابت» یعنی قید لا ثابت را به قاعده فرعیت اضافه نموده اند و گفته اند که ثبوت شیء برای شیء دیگر فرع ثبوت ثابت نیست؛ دلیل هم آورده اند که برخی از امور عدمی با آنکه وجودی ندارند، مثل جهل و کوری، موضوع را توصیف می کنند.<sup>۲</sup>

اما از آنچه گفته شد، به ویژه در بحث قضیه عکس الحمل به این نتیجه می رسیم که دیدگاه این فیلسوفان نیز صحیح نیست؛ زیرا همان طور که گفته شد، بالأخره چیزی بر چیزی حمل می شود، اما شیء معدوم که نمی تواند چیزی را وصف کند. گذشته از این، شیء معدوم اصلاً قابل تصور نیست؛ زیرا به محض تصور دیگر معدوم نیست، بلکه وجود ذهنی به خود گرفته و مرتبه ای از خارج به حساب می آید که شیئیت پیدا کرده

۱. همان.

۲. عسگری سلیمانی امیری، چیستی قاعده فرعیت، معارف عقلی، ش ۶، ص ۱۰۳.

است و به همین خاطر است که ابن سینا<sup>۱</sup> در زمانی که قاعده فرعیات هنوز به هر دو مضمون خود معروف نبوده است، در الهیات شفاء حکم به ثبوت ثابت می‌کند، زیرا محال است صفت معدوم چیزی را توصیف کند. شاید به همین خاطر است که مرحوم صدرالمتألهین نیز در اسفار<sup>۲</sup> بر این مهم (فرعیات ثبوت ثابت) استدلال کرده است و برای انتزاعات، بهره‌ای ضعیف از وجود نفسی قائل شده است.

**نکته چهارم:** صدرالمتألهین در ادامه اشکال و جوابی که به دیدگاه صاحب التحصیل درباره کیفیت اتصاف وجود به ماهیت دارند، می‌گوید:

«و کیفیت هذا الاتصاف و القابلية أن للعقل ان يلاحظ الماهية بجردها عن كافة الوجودات حتى هذا التجريد لانه نحو وجود أيضاً بالوجود الذي هي به موجودة، فهذه الملازمة أيضاً يصحح قاعدة الفرعية من حيث أنها تجريد و تخليط معاً لأنها القابل عن المقبول فيكون الماهية مغايرة للوجود و هي بعينها نحو من الوجود فيكون متخذة معه فانظر ما اشمل انبساط نور الوجود و ما اوسم اثبات ضوئه حيث يلزم من نفيه اثباته»<sup>۳</sup> (و کیفیت اتصاف وجود به ماهیت این است که عقل، ماهیت را ملاحظه می‌کند و آن را از همه وجودات تجرید و جدا می‌کند حتی از خود همین تجرید، جدا می‌کند؛ زیرا همین تجرید نحوی از وجود را داراست، سپس عقل بعد از تجرید، ماهیت را توصیف می‌کند به وجودی که به سبب آن وجود، ماهیت موجود است. این ملازمه همچنين قاعده فرعیات را درست می‌کند از حیث اینکه این ملازمه هم به نوعی تجرید و هم به نوعی تخلیط به حساب می‌آید؛ زیرا این ملازمه تخلیه کردن قابل از مقبول است. پس ماهیت مغایر وجود است، در حالی که همان ماهیت بعینه گونه‌ای از وجود است. بنابراین ماهیت متحد با وجود است. پس بنگر که گسترش نور وجود چقدر شمول و عمومیت دارد و چقدر وسیع است به گونه‌ای که از نفی او اثباتش لازم می‌آید».

ملاصدرا در جواب اشکال به قاعده فرعیات و هلیات بسیطه بعد از اینکه می‌گوید این‌جا «کون الشيء است نه کون شیء لشیء» به این معنی که وجود، نفس موجودیت ماهیت است نه موجودیت شیء غیر وجود برای ماهیت، بیان می‌دارد: «و هذا الذي اظهرناه انما جريانه على طريقة القوم من ان الماهية موجود و الوجود من عوارضها و

۱. ابوعلی سینا، الشفاء، الالهيات، تهران، ص ۳۲، به نقل از معارف عقلی، ش ۶، ص ۱۰۳.

۲. محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج ۱، صص ۲۳۶-۲۳۸ به نقل از همان.

۳. همو، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، «تصحیح و تطبیق» سیدجلال آشتیانی، ص ۱۰.

اما علی طریقتنا فلا حاجة الیه اذ لا اتصاف لهما و لا عروض له علیها بل انما الموجود فی الاعیان هو نفس حقیقة الوجود بالذات و اما المسمى بالماهية فهی امر متحد مع الوجود صرفاً بأن الإتحاد و نسبة الوجود الیها علی ضرب من الحکایة لا الحقیقة كما اوضحناه فی مسفور اتنا مستقصی»<sup>۱</sup>.

این چیزی که ما در جواب اشکال ظاهر ساختیم، براساس طریقه حکماست به اینکه ماهیت، موجود است و وجود از عوارض ماهیت است، اما بنا بر طریقه ما حاجتی به این جواب نیست. زیرا اتصافی برای این ماهیت به وجود بر ماهیت نیست، بلکه وجود در اعیان همان حقیقت وجود بالذات است و اما آنچه که ماهیت نامیده می شود، امری است متحد با وجود به نوعی از اتحاد و نسبت وجود به ماهیت بیان گر نوعی از حکایت است و حقیقی و واقعی نیست، همان طور که به طور مفصل آن را در کتب دیگر خود واضح ساختیم.

مرحوم حاجی سبزواری در قسمتی از حاشیه بر الشواهد الربوبية<sup>۲</sup> با اشاره به دیدگاه صدر المتألهین درباره گستردگی و شمول نور وجود می فرماید: «بل حقیقة الوجود حقیقة صیرت مقابلها الذی هو العدم من صقعها فکیف حال قابلها لأن کل ما یشار الیه آیه اشارة کانت عطیة أو وهمیة أو خیالیة أو حسیة و کل ما یخبر عنه ای اخبار کان و باللاخبار فهو الوجود اذ العدم لا یشار الیه و لا یخبر عنه».

معنای این بیان بلند برای محققین واضح است، اما عرض بنده اینکه آیا این فرمایشات با عرایض حقیر مطابقت دارد یا با فرمایشات کسانی که می گویند منظور مرحوم ملاصدرا در جواب این است که هلیات بسیطه، کون الشیء است نه کون شیء لشیء و تخصصاً از قاعده فرعیت خارج و قول حق هم همین است. شاید کسی هم این قول را قابل جمع بداند و شاید کسی عرایض حقیر را درست نداند، اما باید دلیل ارائه کند. قضاوت منصفانه با شماست.

### منابع

۱. شیرازی، محمدبن ابراهیم صدرالدین، الشواهد الربوبية فی مناہج السلوکية، تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.
۲. صمدی آملی، داود، شرح نهیة الحکمة، قائم آل محمد علیه السلام، ۱۳۸۶.
۳. طباطبایی، سید محمدحسین، بدایة الحکمة، تحقیق غلامرضا فیاضی، جامعه مدرسین حوزه

۱. همان، ص ۱۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۹۴.

علمیة قم.

۴. \_\_\_\_\_، نهاییة الحکمة، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۵. عبودیت عبدالرسول، در آمدی بر نظام حکمت صدرایی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام و سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۵.
۶. عسگری سلیمانی، امیر، فصلنامه معارف عقلی، ش ۶، مقاله "چیستی قاعده فرعیت".